

آسیب شناسی و نقد تشکل های مستقل صنفی و مدنی، چه باید کرد؟ _ جعفر عظیم زاده

/akhbar-rooz.com/126076/1400/06/24

September 14, 2021



چرا نبود احزاب یک آسیب جدی در شکل گیری تشکلهای مستقل صنفی و مدنی است؟ چرا که اولاً به نظر من هر لقمه نانی که بر سر سفره های ما قرار میگیرد نهایتاً در سیاست است که اندازه و مقدار آن تعیین تکلیف میشود. دوماً وجود و نهادینه شدن حزبیت در یک جامعه یعنی وجود توازن قوای اجتماعی معین سیاسی بین حکومت و مردم

متن زیر، سخنرانی جعفر عظیم زاده در جلسه هفته اول کلاب هاوس با عنوان "آسیب شناسی و نقد تشکلهای مستقل صنفی و مدنی، چه باید کرد؟" است که توسط جمعی از معلمان برگزار شد. جلسه هفته اول این زوم به آسیب شناسی تشکلهای صنفی و مدنی و جلسه هفته دوم آن به "چه باید کرد؟" اختصاص داشت. متن حاضر، مربوط به جلسه هفته اول و موضوع آسیب شناسی تشکلهای مستقل صنفی و مدنی است

“آسیب شناسی تشکلهای مستقل صنفی و مدنی”

عموماً وقتی بحث آسیب شناسی در مورد پدیده ای مطرح میگردد، غالب توجهات معطوف به آسیب هایی میشود که خود آن آسیبها معلول مسائل بنیادی تری هستند. طوریکه حتی گاهی این معلولها جای علت را میگیرند*. مثل عدم تعامل میان اعضا یک تشکل و یا اعضای تشکلهای، فرقه گرایی در درون و بیرون این تشکلهای، خود محوری، خصائل فردی شکل دهنندگان تشکلهای، غلبه روحیات فردی بر روحیات جمعی و مسائلی از این دست، که همانطوریکه عرض کردم علی العموم این مسائل گاهی در مقام و موقعیت علت عدم موفقیت تشکلهای مطرح میشوند. این در حالیست که تمام جوانب وجودی تشکلهای موجود، ابتدا به ساکن، خود، بر آمد یک بستر سیاسی و اقتصادی اجتماعی هستند که این تشکلهای از آن سر برآورده اند.

من فکر میکنم بدون شناخت این بستر و متن اقتصادی سیاسی و اجتماعی که این تشکلهای از آن سر بر آورده اند، آنچنان که باید نمیشود در آسیب شناسی تشکلهای به رهیافتی عملی و موثر دست پیدا کرد.

شناخت و تبیین شرایط اقتصادی و اجتماعی سیاسی یک جامعه که هر پدیده ای و منجمله تشکل یابی از متن آن و بر متن آن سر بر میاورند، به نظر من پله اول تبیین های بعدی و یا آسیب شناسی در مورد این مقولات است. مثلاً شما وقتی به آسیب شناسی اجتماعی در روستاها می پردازید، نمی توانید بدون توجه به محتوا و شکل و بستر زندگی روستایی دست به آسیب شناسی بزنید.

به زعم من توجه به این مسائل بنیادین و تلاش برای شناخت آنها قدم اول هر گونه آسیب شناسی باید باشد تا بشود به درک همه جانبه و بسیط و کارسازی از پشت سر گذاشتن یا تعدیل این آسیبها دست پیدا کرد.

من برای اینکه خطوط بحث ام از همین اول تا حدودی روشن بشود قسمتی از حرف آخرم را همین اول صحبتم مطرح میکنم و آن این است که به نظر من جنبشهای اجتماعی و منجمله جنبش کارگری و جنبش معلمان و زنان، با گستره و عمق و محتوایی که امروز در ایران دارند به معنایی یک جنبش نوین اجتماعی در تاریخ معاصر ایران هستند و ما، یعنی اغلب سخنرانان و شرکت کنندگان در این اتاق نسل اول این جنبش ها هستیم.

البته این به این معنا نیست که ما در تاریخ ایران جنبشهای اجتماعی نداشته ایم یا کم داشته ایم بلکه مقصودم از نوین خواندن این جنبشها همانطوریکه عرض کردم عمق و دامنه و محتوای سیاسی و اقتصادی اجتماعی و سویه ها و کمیت و کیفیت نیروهای اجتماعی آن هستند.

ممکن است دوستانی مقاطعی مانند انقلاب مشروطیت و سپس حکومت رضا شاه و دهه بیست را مثال بزنند و بگویند تاریخ معاصر ایران در مقاطع معینی بطور قابل توجهی صحنه این جنبشها بوده است.

اما اگر خیلی خلاصه بخواهم به این ملاحظات پاسخ دهم باید بگویم تا آنجا که به مقطع انقلاب مشروطیت و از انقلاب مشروطه تا قدرت گیری رضا شاه در ایران بر میگردد، نه طبقه کارگری وجود داشت و نه آموزش و پرورش و نه حتی دو سه کارخانه ای با مثلاً دویست - سیصد کارگر.

ایران به واقع پس از انقلاب مشروطیت و در دوره رضا شاه است که با مدرن سازی اداری و پیشرفتهایی که صورت میگیرد وارد دوره ای از شکل یابی طبقه کارگر و شکل دهی به آموزش نوین میشود. با این حال در این دوره هم شیوه تولید غالب و نیروی کار، مبتنی بر شیوه تولید زمینداری بزرگ و فئودالیسم است.

این فرایند یعنی شکل گیری شیوه تولید و نظم نوین اجتماعی و جنبشهای اجتماعی متناظر با آن بدون جهش تعیین کننده ای به نظر من تا دهه چهل همچنان ادامه دارد، البته در این بین با توجه به مدرن سازی اداری، اگر نه طبقه کارگر، اما شاهد شکل گیری چشمگیر دیگر لایه های اجتماعی همچون معلمان، کارمندان اداری، اساتید دانشگاه و حقوقدانان هستیم و اگر طبقه کارگر و تشکیلات کارگری هم در این دوره به منصفه ظهور میروند و یا قبل از آن در اوایل قدرت گیری رضا شاه حضوری از این جنبش دیده میشود و خود این دوره به راستی که برگی از تاریخ جنبش کارگری ایران است، اما این حضور پیش از آنکه نتیجه غلبه شیوه تولید سرمایه داری و پیدایش یک جنبش مطالباتی قائم به ذات و متناظر با تولید مدرن باشد عمدتاً ناشی از تحولات در روستاها و جنبش سوسیالیستی در سطح جهانی است و تا حدودی هم البته ناشی از پیدایش صنعت نفت در یک گوشه کشور یعنی خوزستان می باشد.

اما وقتی به دهه چهل می رسیم این دهه به قول آبراهامیان دهه ی یک انقلاب صنعتی کوچک در ایران است. به یک مرتبه ظرف مدت ۱۴ سال از سال ۴۲ تا ۵۶ - فقط چند شاخصه را به عنوان معیاری از صنعتی سازی در این دوره یاد آوری میکنم - تولید برق از ۵۰۰ میلیون کیلووات بر ساعت به پانزده و نیم میلیارد کیلو وات بر ساعت افزایش پیدا میکند. یعنی رشدی ۳۱ برابری میکند. رشد سالانه صنعتی از ۵ درصد در سال به ۲۰ درصد میرسد و تولید سالانه ناخالص داخلی در سال ۵۲ رشدی ۳۰ درصدی را تجربه میکند.

این واقعا به قول آبراهامیان یک انقلاب صنعتی کوچک بود که به نظر من تحقق آن بدون اصلاحات ارضی و رانده شدن نیروی کار از روستاها به شهرها، تقریباً و با اندکی اغماض غیر ممکن بود.

اما این تحول یعنی فرجام دهی به خلع مالکیت ارباب رعیتی، آزاد سازی نیروی کار از قید مناسبات ارباب رعیتی و کوچ و جابجایی آن از روستاها به شهرها و صنایع نه به شکل کلاسیک آنچنان که در اروپا در طول چند قرن رخ داد، بلکه از بالا و با برنامه محقق شد.

این یعنی چه؟

به زبان ساده یعنی اینکه نیروی کاری که در روستا و تحت مناسبات عقب مانده تولیدی و فرهنگی و فکری ارباب رعیتی زندگی میکرد بدون اینکه فرایند تاریخی جدایی صنایع دستی از کشاورزی و رشد تولید کالایی و سرمایه داری و فرهنگ و شیوه زندگی متناظر با این رشد تاریخی تا عصر تولید ماشینی را طی بکند به یکباره داس و گاو آهن را بر زمین می گذارد و پشت دستگاههای تولیدی پیشرفته صنعتی قرار میگیرد.

دوستان ببینید، جابجایی نیروی کار در ابزار و شیوه تولید چیزی است که هم به لحاظ زمانی و مکانی بدقت ریاضی قابل ثبت است و هم به لحاظ توانایی فنی برای کار بر روی یک دستگاه پیشرفته تولیدی چیزی است که شما به سادگی میتوانید داس و گاو آهن را در روستا زمین بگذارید و با فاصله معین و قابل محاسبه ای با پشت سر گذاشتن یک آموزش چند ماهه و یا یکی دو ساله، پشت یکدستگاه پیشرفته تولیدی در شهر قرار بگیرید. اما تبعات و ابعاد زندگی اجتماعی این جابجایی چیزی نیست که هم بدقت ریاضی قابل تبیین باشد و هم بلافاصله شما بتوانید آرا و افکار و شیوه زندگی و فرهنگ روستایی متناظر با تولید عقب مانده داس و گاو آهن ارباب رعیتی را زمین بگذارید و مثل داس که با دستگاه تولیدی پیشرفته جابجا کردید، آن فرهنگ و آرا و افکار را هم با دستگاه فکری و شیوه زندگی اجتماعی سرمایه داری در یک فاصله کوتاهی جابجا بکنید.

من یادم است تا همین بیست سال پیش، عدم وجود فرهنگ آپارتمان نشینی یک معضل اجتماعی بود. فکر میکنم همه دوستانی که هم سن من هستند این را به یاد دارند. چرا اینطوری بود؟ برای اینکه فرهنگ آپارتمان نشینی چیزی نیست که مثل جابجایی یک روزه و ساده شما از یک منزل سنتی و یا روستایی به یک آپارتمان باشد و شما یک روزه دارای فرهنگ آپارتمان نشینی بشوید.

به این معنا میخوام بگویم که اخلاقیات، سنن، آرا و افکار و اندیشه و فرهنگ و شیوه ی زیست انسانها در مقایسه با جابه جایی فیزیکی از یک شیوه تولیدی عقب مانده به یک شیوه تولیدی مدرن بویژه به آن شکلی که در ایران و از بالا و در مدت کوتاهی صورت گرفت چیزی نیست که به سادگی این جابجایی فیزیکی در تولید انجام بشود و فرجام پیدا کند.

میخوام بگویم مقولاتی مثل سنن، اخلاقیات، روحیات فردی و جمعی، تعامل، آرا و افکار و فرهنگ و اندیشه در زندگی بشر مقولاتی بسیار دیر پا هستند و چندین نسل طول میکشد تا آرا و افکار و اندیشه ها و شیوه زندگی متناظر با یک شیوه تولید جدید و مدرن شکل بگیرد و روحیات و خلقیات و فرهنگ و آرا زندگی متناظر با نظم تولیدی پیشین را پشت سر بگذارد. به نظر من درک این نکته آن چیز است که بطور علمی و جامعه شناختی میتواند امروز ما را توضیح بدهد و ما را به یک درک درست از آسیبها رهنمون کند و زمینه شناختی درستی از این آسیبها بدهد و اینجوری نشود که ما هر چیزی را آسیب درون زایی از موجودیت فی الحالمان فرض بگیریم و به جای تاثیر گذاری بر پیشبرد مبارزاتمان آنچنان که به طور زنده و تاریخی در جریان است، بشویم مدرس اخلاق و در این دایره ی تسلسل چرائی ها، درجا بزیم.

ببینید، بخش قابل ملاحظه و اصلی نیروی کاری که در نتیجه توسعه صنعتی از اوایل دهه چهل تا اواسط دهه پنجاه در صنایع کشور مشغول بکار شدند در نتیجه اصلاحات ارضی در ابعادی صدها هزار نفری و چه بسا میلیونی از روستاها به صنایع و شهرها وارد شده بودند. بنا بر آماري که آبراهامیان ارائه میدهد در دوره بین سالهای ۴۲ تا ۵۵ تعداد کارگران کشور پنج برابر شد. این نیروی کار عظیم نتیجه اصلاحات ارضی و جابجایی نیروی کار از روستاها به شهرها و صنایع بود.

اما این نیروی کار همانطوریکه پیش تر توضیح دادم داس و گاو آهن را در روستا زمین گذاشته بود و با فرهنگ و آرا و افکار زندگی تحت مناسبات ارباب رعیتی به شهرها و صنایع کوچ کرده بود و به این معنا فاقد مولفه های فکری و سنت مبارزاتی طبقه مدرن یعنی کارگران، آنچنان که در اروپا و غرب وجود داشت، بود و به همین دلیل هم هست که ما در ایران در دهه پنجاه به رغم رشد چندین برابری کمی طبقه کارگر با کشمکش و جنبش متناظر با این رشد مواجه نیستیم. از یک طرف این نیروی کار یک پایش در شیوه زیست و اخلاقیات فردی و جمعی و فرهنگ نظام ارباب رعیتی است و از سوی دیگر از آنجا که این جابجایی از روستاها به شهرها و صنایع نه نتیجه یک فرایند تاریخی رشد نیروهای تولیدی بلکه ناشی

از یک برنامه از بالا طراحی شده است، وقتی این نیروی کار وارد صنایع شد ۸ ساعت کار و بیمه های اجتماعی و سایر مزایای مربوط به طبقه نوین اجتماعی پیشاپیش برایش مهیا بود. به عبارتی این نیروی کار عظیم، این دستاوردها را که حاصل دویست سال مبارزه طبقه کارگر در اروپا و غرب و یا آن بخش کوچک طبقه کارگر ایران در دهه بیست بود حاضر و آماده بدست آورد و به این معنا شکل گیری طبقه کارگر ایران در آن ابعادی که از اصلاحات ارضی تا اواسط دهه پنجاه رخ داد توأم با کشمکشهای عظیم اجتماعی و گسترده ی مطالباتی نبود و نتوانست و بطور عینی هم نمی توانست (اگر دیکتاتوری را هم به آن اضافه کنیم که احزاب را برچیده بود. من در ادامه به اهمیت تاریخی وجود احزاب خواهم پرداخت) شکل یک جنبش عظیم مطالباتی را در دهه پنجاه، به نحوی که امروزه با آن مواجه هستیم به خود گیرد و دقیقاً در این معناست که من میگویم جنبش کارگری ایران بویژه تا آنجا که به عمق و گستره و محتوای سیاسی و اقتصادی اجتماعی و سویه های عینی و عملی آن بر میگردد یک جنبش نوین است و طبیعی است با عنایت به کاستیها و چالشهای ناشی از آن، این جنبش فاقد مولفه های یک جنبش سازمانیافته و متشکل آنچنان که مثلاً در اروپا و کشورهای پیشرفته هست، می باشد.

من فکر میکنم که هر نوع آسیب شناسی می باید معطوف به این مسائل بنیادی باشد و از اینجا دست به آسیب شناسی بزند. اینکه تعامل نیست یا کم است کاملاً درست است، اینکه ما مردم ایران آستانه تحمل مان پایین است درست است، اینکه روحیه و خصوصیات تشکل پذیری در ما پایین است درست است. اما دوستان بخش اعظم وجود چنین آسیبهایی ناشی از تاخیر تاریخی در رشد مناسبات نوین سرمایه داری و از بالای این رشد، در ایران است.

دوستان! تشکلهای صنفی و سیاسی و حزبی و مدنی تماماً مقولاتی مربوط به جامعه سرمایه داری و بر آمده از متن این مناسبات هستند. در نظام ارباب رعیتی شکل سازماندهی اجتماعی برای زیست و دفاع از زندگی، چهارچوبها و سازمانهایی از قبیل طایفه و قبیله و ایل و تبار بود و فقط در چهارچوب مناسبات سرمایه داریست که با محور مناسبات مالکیتی ارباب رعیتی و متناظر با آن محور سازمانیابی طایفه ای و ایلی و قبیله ای، سازمانیابی طبقاتی و حزبی و سیاسی و صنفی سر بر می آورد.

اگر این بحث درست است که به زعم من درست هم هست آنوقت ما از این منظر و با درک عینی این مقولات عینی و منفعتی است، تاکید میکنم منفعتی متناظر با مناسبات سرمایه داریست که میتوانیم بیش از پیش ضرورت اجتماعی متشکل شدن را در یابیم و نهادینه کنیم. مسئله سازمانیابی طبقاتی و صنفی و سیاسی در چهارچوب مناسبات سرمایه داری مقولاتی منفعتی هستند و نه معرفتی.

من فکر میکنم اغلب ما، بیشتر از موضعی معرفتی و اخلاقی به مقوله سازمانیابی پرداخته ایم و دقیقاً همین هم هست که باعث شده است ما نه تنها در سازمانیابی صنفی و مطالبه ای (البته جدا از موضوع سرکوب و دیکتاتوری) مشکل داشته باشیم بلکه عالیترین شکل این سازمانیابی منفعتی در چهارچوب مناسبات سرمایه داری یعنی حزبیت و تحزب را هم نبینیم و این سطح از سازمانیابی نزد خیلی از ماها به یک تابو تبدیل شود. طوریکه امروز، عدم حزبیت و سازمانیابی حزبی در میان بسیاری از فعالان مدنی و سیاسی و صنفی به یک پزیشن تبدیل شده است.

حزبیت و سازمانیابی حزبی و سیاسی عالیترین شکل سازمانیابی منفعتی و کشمکش منفعتی در چهارچوب مناسبات سرمایه داریست. من دارم از حزبیت و نفس حزبیت صحبت میکنم و این بحث لزوماً معطوف به وجود احزاب چپ نیست. دهه بیست را نگاه کنید، طبقه کارگر در آن مقطع یک طبقه به لحاظ کمی و رشد فکری یک طبقه کوچک اجتماعی بود اما به یمن وجود احزاب، منظورم فقط حزب توده نیست، حزب اتحاد ملی - حزب ایران - حزب همراهن - حزب عدالت - حزب وطن و وجود اینها و وجود این حزبیت در معنای عام آن بود که باعث شد همین طبقه کوچک و سایر نیروها و لایه های اجتماعی بسرعت در معادلات سیاسی و شکل دهی به ساختارهای اجتماعی دخیل شوند و تشکلهای کارگری قدرتمندی شکل بگیرند.

اما جدای از طرح این تجربه، چرا نبود احزاب یک آسیب جدی در شکل گیری تشکلهای مستقل صنفی و مدنی است؟ چرا که اولاً به نظر من هر لقمه نانی که بر سر سفره های ما قرار میگیرد نهایتاً در سیاست است که اندازه و مقدار آن تعیین تکلیف میشود. دوماً وجود و نهادینه شدن حزبیت در یک جامعه یعنی وجود توازن قوای اجتماعی معین سیاسی بین حکومت و مردم، که تازه بر این بستر است که تشکلهای متعارف مستقل صنفی و مدنی میتوانند سر بر بیاورند و بزرگ باشند و تاثیر گذار. سوماً وجود احزاب و روحیه تحزب گرایی در بالاترین و گسترده ترین شکل زندگی اجتماعی، تسهیل کننده ی اقبال و رو آوری به سمت تشکیلات در بین کارگران و معلمان و دیگر لایه های اجتماعیست.

به این معنا و به عنوان یک جمع‌بندی می‌خواهم بگویم که عدم تحزب و سازمانیابی اجتماعی حزبی در ایران، یکی از مهمترین مولفه‌های نبود یا ضعف تشکلهای مستقل صنفی است. توجه فرمائید که بحث من معطوف به نفس حزبیست و سازمانیابی حزبی است و نه لزوماً احزاب و سازمانهای سیاسی موجود.

دوستان، چون این بحث، بحث نسبتاً مفصل و وقت‌گیری بود من نتوانستم مولفه وجود دیکتاتوری در تاریخ ایران را به عنوان یک مولفه مهم وارد آن کنم و خیلی مسائل مهم دیگر را هم ناچاراً از قلم انداختم اما جدای از این مسئله یعنی عدم وجود احزاب سیاسی به عنوان یک آسیب جدی و بلکه مهمترین آسیب در رشد و شکل‌گیری تشکلهای مستقل صنفی، تا آنجا هم که بر بستر بحثی که ارائه کردم به دیدگاهم در مورد تشکلهای صنفی و مدنی فی الحال موجود بر می‌گردد، در فرصت بعدی بطور خاصی به این تشکلهای و چشمنداز رشد و یا عدم رشد آنها خواهم پرداخت.

قسمت دوم سخنرانی در جلسه هفته اول

همانطوری که در قسمت قبلی بحث گفتم مقولاتی از قبیل روحیه پدر سالاری، خودمهوری و عدم وجود روحیه تشکل‌پذیری و مسایلی از این دست معلولند و علت اساسی و پایه‌ای عدم موفقیت و وضعیتی که امروز این تشکلهای با آن مواجه اند نیستند. من در بحث ام تأکید کردم (البته میتوانم مورد چالش و نقد دوستان قرار بگیرم) که جنبش کارگری و معلمان و زنان و حقوق بشری با گستره و محتوای سیاسی اقتصادی و اجتماعی و کمیت و کیفیت نیروهای اجتماعی که امروز دارند یک جنبش نوین هستند.

از طرف دیگر این نوع تشکل‌یابی و مسیری که طی شده و مشکلات بسیار حادی که در این تشکلهای وجود دارند، انتخاب ما نبوده، بلکه هم بدلیل نبود سنتهای قوی و پایدار سازمانیابی و شرایط تاریخی که در قسمت قبلی بحث ام به آن اشاره کردم و هم بدلیل سرکوب دائمی جمهوری اسلامی، به ما تحمیل شده است. آیا گذاشتن تشکلهای موجود دفتر دستکی داشته باشند یا حتی انتخاباتی مثلاً در حد و حدود انتخابات شورای اسلامی یک روستای کوچک برگزار کنند.

دوستان! این تشکلهای محصول یک شرایط غیر متعارف تاریخی و اقتصادی اجتماعی هستند و روشن است که نمی‌توانند همچون یک تشکل متعارف به لحاظ ساختارهای درونی و بیرونی و بدنه‌ای عمل کنند. من خیلی وقتها راجع به اتحادیه خودمان می‌گویم این تشکل یک تشکل شتر گاو پلنگی است و البته که تأکید میکنم این دست ما نبوده است و به ما تحمیل شده است. با این حال، این تشکلهای تا بدینجا نقشی تاریخی و تأثیرگذار در سیر تحولات اجتماعی و سیاسی ایران ایفا کرده اند.

دوستان! چرا فکر میکنیم این تشکلهای کاری نکرده اند و یا موفق نبوده اند، در جایی با شرایط تاریخی و فی الحال ایران و جنس حکومتی که وجود دارد، هیچگاه این تشکلهای قادر به دستیابی نعل به نعل به مطالباتی که در دستور گذاشته اند و یا به خاطر آنها شکل گرفته اند نخواهند شد، این را باید بدانیم.

در جوامعی مثل جامعه ما، این دستاوردها را باید از منظر تأثیرگذاری آن در یک بعد کلان تاریخی و اجتماعی قضاوت و بررسی کرد. در این صورت آنوقت من می‌گویم جنبش کارگری و معلمان و زنان و حقوق بشری و بازنشستگان در ایران در طول سالهای گذشته، جنبشهایی در حال انکشاف و رو به جلو بوده اند. شما اگر یک لحظه این کانونها و تشکلهای را از دهه هشتاد به این سو از صحنه تحولات ایران حذف کنید، به یقین امروز مردم ایران با شرایط به غایت فلاکت‌ناپذیری که حتی در تصور انسان نمی‌گنجد مواجه میشدند. من مدعی هستم به محض کمترین تغییر توازن قوای سیاسی جدی در ایران، تشکلهای کارگری و معلمان و دیگر لایه‌های اجتماعی به سرعت و همچون قارچ و در قامتی متعارف سر بر خواهند آورد و امروز این نکته را من به عنوان یک مدعای عینی نمی‌توانستم مطرح کنم اگر نبودند این تشکلهای و نهادهای کارگری و معلمان و زنان و حقوق بشری در طول بیست سال گذشته.

در عین حال که تأکید میکنم در شرایط بن‌بستهای سیاسی و اجتماعی اقتصادی و تلاطمات معطوف به تحولات زیر و رو کننده در یک جامعه، (به شکلی که امروز در ایران شاهد آن هستیم) به دلیل اینکه توده‌های مردم راساً به سیاست و کشمکشهای اجتماعی ورود می‌کنند جنبشهای اجتماعی تا حدودی از حیطه عمل تشکلهای و سازمانهای صنفی و سیاسی خارج میشوند. وجود این شرایط در ایران، دوستان ناامیدمان نکند. این ویژگی شرایط اجتماعی و سیاسی اقتصادی دوره‌هایی همچون دوره حاضر در ایران است.

توضیح:

* منظور از تاکید بر روی این مسئله که معلولها جای علت ها را میگیرند، این است که "آسیب" نباید جای "آسیب شناسی" گذاشته شود. چرا که آسیب شناسی پرداختن به علت و ریشه آسیب است و نه نشان دادن وجود و خود آسیب. این در حالی است که همانطوریکه در اول صحبت‌هایم اشاره کرده ام عموماً وقتی بحث آسیب شناسی مطرح می‌شود غالباً توجهات به معلول یعنی خود "آسیب" معطوف می‌شود (کما اینکه در این جلسه هم چنین بود) و کمتر به "آسیب شناسی" به معنای شناخت علت و ریشه آسیبها توجه می‌شود و یا اصلاً توجه نیز نمیشود. مثلاً گفتن اینکه در تشکلهای مستقل صنفی و مدنی، پدر سالاری و خودمحوری و عدم روحیه ی کار جمعی و مسائلی از این دست وجود دارد، این بر شمردن آسیب هاست و نه آسیب شناسی. آسیب شناسی به معنای جامعه شناختی و علمی آن، شناخت علت و خاستگاه و ریشه های این آسیب هاست.

خبرهای بیشتر را در تلگرام اخبار روز بخوانید